



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



م، نعیم بارز

## ملت خوب، دولت بد وجود ندارد!

در آغاز این بحث نیاز دیده تا یک تعاریف نسبتاً مختصر از ملت و چگونگی شکل گیری آن و همچنان تعاریفی از دولت ملی ارائه نمایم:

دولت ملت یا دولت ملی در عصر حاضر تعاریف جدیدی می یابند که با مفهوم سنتی آن متفاوت است. هویت یک پارچه در واقعیت وجود ندارد. ملت ها و دولت های ملی، بخصوص در واحد های بزرگ جغرافیایی ترکیبی از عناصر قومی و زبانی مختلف هستند که در یک ساختار سیاسی و اقتصادی به هم می پیوندند و ساختار سیاسی، اقتصادی دولت – ملت بهتر از هر چیز دیگری می تواند مفهوم ملت را تعریف کند. با آنکه نظریه واحدی در رابطه با مقوله ملت وجود ندارد و میدانیم که ملت و مخصوصاً دولت – ملت دستاورد دوره مدرن است. اما در قسمت تبیین یا بیان ملت نظریه پردازان غربی باهم اتحاد نظر ندارند. مثلاً ما با نظریه های سرشت گرا و همچنین با صاحب نظرانی که معتقد به ساختار هستند بر می خوریم.

مهم آن است که از کدام دیدگاه ملت به تعریف گرفته میشود، گرچه در یک واحد جغرافیایی اقوام مختلف با زبان و فرهنگ های مختلف که تحت یک حاکمیت بنام دولت بسر می برند بنام یک دولت - ملت شناخته میشود، مگر جامعه شناسان دنیای امروز معتقد به این هستند که ملت در یک روند سیاسی در دوران مدرن آغاز شده و بیشتر یک ساختار است تا اینکه یک مقوله سرشت گرا یا عزلی و ابدی باشد.

در جوامعی که هنوز دولت و ملت دو هویت جداگانه هستند در واقع نوعی رابطه زور است که دولت را بر ملت تحمیل می کند و نه آن چیزی که خواست عمومی و اراده آزاد شهروندان نامیده میشود، باید دید ما راجع به این مفهوم در کجا و در میان چه کشوری، چه ملتی با چه سابقه تاریخی و چه تجربیاتی داریم، صحبت می کنیم. زیرا برای مفهوم دولت – ملت یک مفهوم کلی عام به اصطلاح جهان روا، یا یونیورسل وجود ندارد. فقط در دوره روشنگری است که منشا قدرت زمینی شناخته می شود و ساختار دولت مدرن بر این بنیاد گذاشته میشود. در جوامعی که هنوز اندیشه سکولاریزه نشده و هنوز وابسته به افسانه و اسطوره های دینی است، در آنجا داستان یا مساله بسیار مشکل تر میشود، به همین دلیل در آن جوامع دیکتاتوری ها بسیار موفق تر هستند تا دیموکراسی ها و دیموکراسی هم نمی تواند به آسانی شکل گیرد. به دلیل اینکه هنوز احساس وابستگی به مفهوم ملت و احساس تعلق و احساس وظیفه و احساس تعهد نسبت به چیزی بنام ملت در جوامع مثل افغانستان شکل نگرفته و به همین دلیل رژیم های دیکتاتوری در همچو جوامع بهتر می توانند عمل کنند و موفق باشند و به همین دلیل دولت های زیر نام دیموکراسی تا به امروز قادر نشدند که در جامعه ما به مفهوم واقعی ریشه بدوانند.

چند صباحی که در دوران زعامت محمد ظاهر شاه قانون اساسی و دیموکراسی به عمل آمد هنوز نطفه نبسته و اندک به بار نه نشسته با کودتای داود خان از میان رفت و کوششی که در بیست سال اخیر امریکایی ها کردند که در افغانستان دیموکراسی بیاورند بسیار ساده لوحانه بود، بخاطر اینکه زیر ساختار های واقعی و عینی وجود نداشت و می باید اول یک مقدار صنعت و تجارت رونق گیرد و یک دولت مقتدر نظم دهنده شکل گیرد که نیروهای واپس گرا و فاسد را اداره کند و بدان ترتیب آهسته و آرام بتواند به روند رشد دیموکراسی و جامعه شهروندی برسد. در این راستا افراد در عین حال که به تعلقات مشترک اجتماعی درونی شان احترام می گذارند با هویت فراگیرتر و گسترده تر نیز احساس وابستگی کرده و این گامی است در مسر شکل گیری پدیده ای بنام ملت.

در افغانستان هویت قومی قابل تعریف است اما هویت سیاسی تا هنوز در افغانستان شکل نیافته و اگر از تشکل حزب سیاسی سخن زده میشود معلوم است که تشکل بر مبنای قومی و نژادی است و جریانات سیاسی تا هنوز نتوانسته اند کشور و اقوام مختلف افغانستان را در استقامت ملت شدن قرار بدهند و این فرهنگ های کوچک به شکل قبیله و قومی مانده اند و متأسفانه تا هنوز ما یک جریانی را نمی بینیم که به صورت جدی در این راستا قدم بگذارد، بلکه تا جایی پس پس کی رفته ایم که با رویکار آمدن مجدد حاکمیت طالبان خود را در آغاز تشکیل دولت

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

احمد شاه بابای درانی می بینیم، گرچه عصر قومیت به خودی خود عامل باز دارنده نیست، این سیاست قومی است که عامل باز دارنده به سوی دولت – ملت شدن است. مشکل عقب افتادگی مردم افغانستان است، نبودن ارتباطات، نبود تکنولوژی و کوهستانی بودن کشور و سطح نازل سواد مسایلی اند که همه تاثیر منفی در این روند گذاشته است. در اینجا به دو عامل می توانیم تکیه کنیم: یکی همانا عامل سیاسی یعنی دولت و دوم عامل فرهنگی، مثلاً همین روشنفکران داخل و خارج کشور هستند که باید سعی کنند فراتر از هویت قومی باشند تا تمام اقوام بتوانند در آن هویت خود را بیابند. البته نه به روش روشنفکران در دهه شصت که آنها سرگرم بنیاد گرایی اسلامی و کمونیزم بودند.

گرچه ایدئولوژی های بیگانه، مارکسیزم و بنیاد گرایی اسلامی تا حدودی اهمیت خود را از دست داده ولی بجای آن به همان اندازه قومیت آشکارتر شده است. موقعیت استراتژیکی و ژئوپولتیکی افغانستان عامل مهمی بوده که در عصر استعمار افغانستان را به عنوان یک دولت حایل در آورد و این وضعیت جنگ و جنجال های زیادی را به بار آورد، عصر جنگ سرد نیز باعث شد که ما شاهد تجاوز شوروی سابق و بعد شاهد جنگ های داخلی و در بیست سال اخیر شاهد تجاوز نظامی دولت ایالات متحده امریکا و حاصل نهایی آن مجدداً نظام منفور طالبانیزم باشیم در حال اوضاع چنان بغرنج و سر در گم است که به غیر از ادامه جنگ و خونریزی روزنه دیگر را نمی توان دید.

---

د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ